حسنی و سگ باوفا



حسنی و سگ باوفا

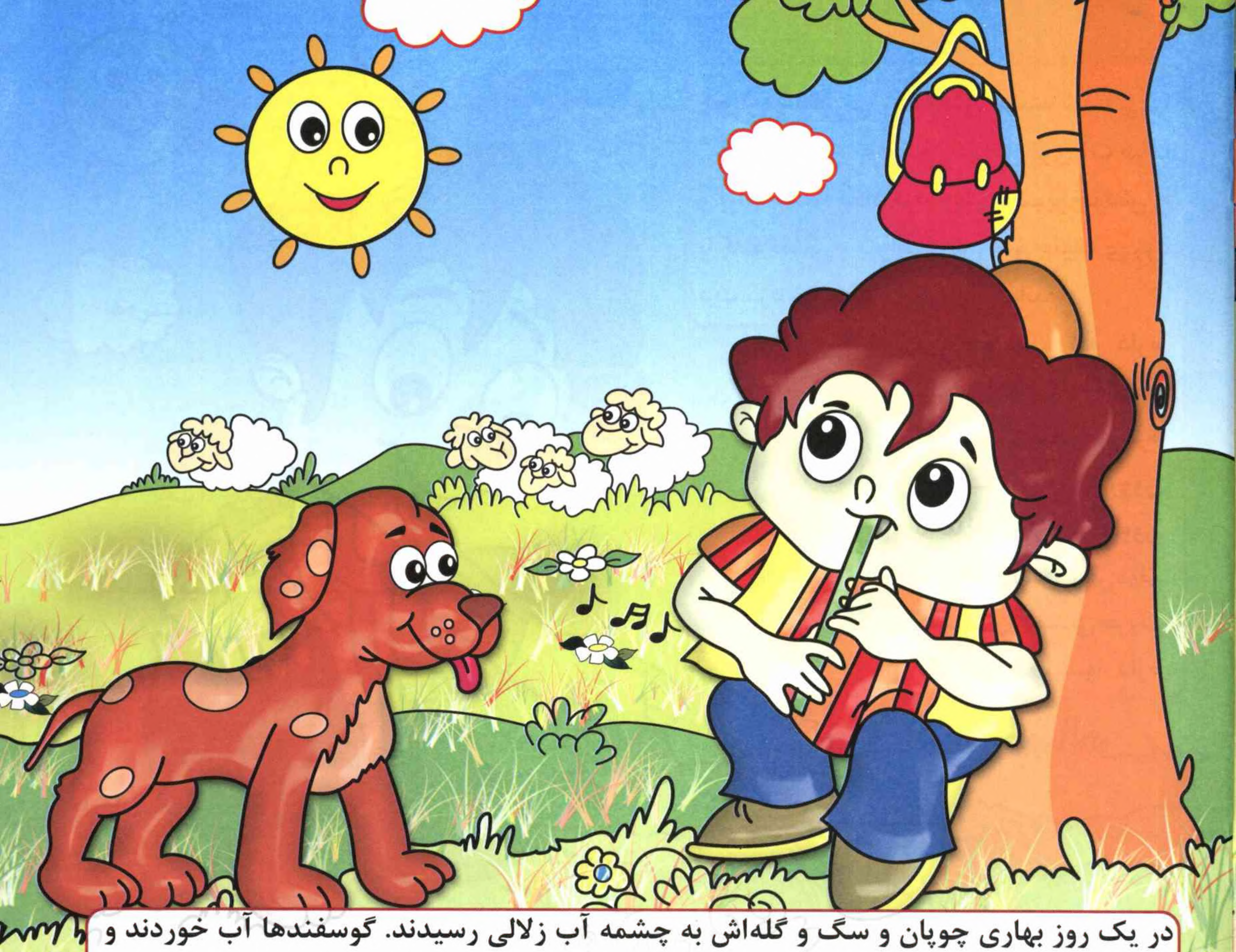


عنوان	:	حسنی و سگ باوفا
نویسنده	:	مجتبی بنایی
ناشر	:	مولف
تصویر گر	:	فرحناز حسن زاده پاریزی
اجرای کامپیوتری	:	پیام آزادفدا
ناظر چاپ	:	مجتبی کریمی قهفرخی
نوبت چاپ	:	اول - ۱۳۹۲
تیراژ	:	۵۰۰۰ نسخه
شابک	:	۰-۹۰۲۸-۰۴-۹۶۴-۹۷۸
تلفن مرکز پخش	:	۰۹۱۲ - ۲۵۹ ۶۴ ۹۵

سرشناسه : بنایی، مجتبی، ۱۳۶۵
عنوان و نام پدیدآور: حسنی و سگ باوفا/نویسنده مجتبی بنایی، تصویرگرفرحنازحسن زاده پاریزی
مشخصات نشر: تهران: مجتبی بنایی،۱۳۹۱
مشخصات ظاهری: ۱۲ ص: مصور(رنگی)
شابک : ۰-۹۰۲۸-۰۴-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: گروه سنی: الف، ب
موضوع: داستان های تخیلی
شناسه افزوده: حسن زاده پاریزی، فرحناز،۱۳۶۰- تصویرگر
اجرای کامپیوتری: آزادفدا، پیام، ۱۳۴۸
رده بندی دیویی : ۱۳۹۱ ح ۶۹۱۵ ب ۱۳۰ دا
شماره کتاب شناسی ملی: ۳۰۰۴۱۰۵

یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیچکس نبود.
در روستای آباد و خوش آب و هوایی پسر جوانی زندگی می‌کرد که کارش چوپانی بود. او هر روز صبح زود گوسفندان مردم ده را جمع می‌کرد و برای چِرا به دشت و صحرا می‌برد. هر جا که علفزاری پر از سبزه‌های تازه و چشمه آبی پیدا می‌کرد، گله را می چراند. او یک سگ زرنگ و باهوش داشت که همراه گله راه می رفت و مواظب گوسفندها بود.





در یک روز بهاری چوپان و سگ و گله‌اش به چشمه آب زلالی رسیدند. گوسفندها آب خوردند و چوپان همان‌جا زیر درختی نشست و کوله پشتی‌اش را به درختان آویزان کرد، چوبدستی‌اش را روی زمین گذاشت و شروع کرد به نی زدن برای گوسفندان. سگ هم نزدیک گله دراز کشید تا از گوسفندان مراقبت کند.

چوپان مدتی نی زد ، وقتی خسته شد ، نی را کنار گذاشت و به عکس خودش توی آب صاف و آرام چشمه نگاه کرد. وقتی تصویر خودش را با کلاه نمدی و پیراهن راه راه و جلیقه ی زرد دید ، زد زیر آواز و این طور خواند:

من چوپونم، گله دارم
گله را همراه خودم
به دشت و صحرا می‌برم
هر جا باشه آب روون
با علفای تازه‌ی فراوون
همونجا من می‌مونم
گله رو می‌چرونم
یک نی خوشنوا دارم





یک سگ با وفا دارم
سگم مواظبه تا گرگ
به گله من نزنه
یه وقت یه بز یا بره را
نگیره به دندون ببره
وقتی که گرگ ناقلا
بیاد سراغ بره‌ها
چوبدستی را برمی‌دارم
دنبال گرگه می‌ذارم
می‌گم که گرگ بد ادا
برو دیگه اینجا نیا
گله‌ی من چوپون داره
یک سگ پاسبون داره
اگر که گیرت بیاریم
سر به تنت نمی‌ذاریم

سگ که به صدای صاحبش گوش می داد ، وقتی شنید که چوپان به او سگ باوفا می گوید ،خوشحال شد و او هم به زبان خودش شروع کرد به خواندن:

آره سگ باوفا منم
رفیق بره‌ها منم
گله‌ای که چوپون داره
یک سگ پاسبون داره
وقتی تو سبزه زاره
از گرگ ترسی نداره
واق و واق و واق و واق واق
هاپ و هاپ و هاپ و هاپ هاپ





گوسفندها در آن روز قشنگ توی سبزه‌ها می‌گشتند و علف می‌خوردند و از آواز چوپان و سگش لذت می‌بردند.



کم کم ظهر شد و خورشید به وسط آسمان رسید. چوپان با آب چشمه وضو گرفت و نماز خواند. بعد از داخل کوله پشتی غذایش را بیرون آورد و ناهارش را خورد.



بعد از ناهار همانطور که به درخت تکیه داده بود، خوابش برد. گوسفندها هم دور و بر او روی علف‌ها خوابیدند و نشخوار کردند. سگ هم نزدیک گله روی زمین دراز کشید و به نگهبانی پرداخت. ساعتی بعد، چوپان بیدار شد. مدتی دنبال گوسفندها راه رفت و آنها را توی سبزه زار چراند.

وقتی خورشید می‌خواست غروب کند، گله را جمع کرد و به سوی روستا راه افتاد. اتفاقا گرگ گرسنه‌ای پشت یک تل خاک کمین کرده بود و منتظر فرصت بود تا به گله حمله کند. سگ بوی او را حس کرد و شروع کرد به پارس کردن. چوپان به دور و برش نگاه کرد و متوجه شد که گرگ از پشت تل خاک دارد سرک می‌کشد.



فورا گوسفندان را به طرف روستا هی کرد و چوبدستیش را دور سرش چرخاند و فریادزنان به سوی گرگ دوید. سگ هم مرتب پارس می‌کرد و می‌دوید. آنها به گرگ حمله کردند. تا گرگ آمد به خودش بجنبد، چوپان با چوبدستی توی سرش زد و سگ هم پایش را گاز گرفت.گرگ ترسید و زوزه کشان پا به فرار گذاشت. سگ مدتی دنبالش دوید تا مطمئن شود که دیگر برنمی‌گردد.



آنوقت برگشت و همراه چوپان به مراقبت از گله پرداخت.آن روز چوپان فهمید که سگش چقدر باوفا و زرنگ است. او دستی به سر و گوش سگ کشید و نوازشش کرد. سگ هم خوشحال بود که توانسته است به صاحبش کمک کند و گرگ را فراری بدهد.

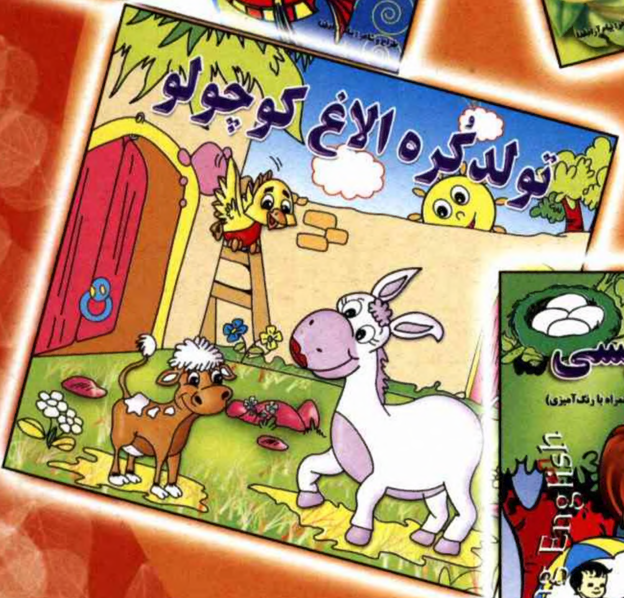
بله بچه ها، سگها همیشه دوستان خوب و باوفای انسانها و بخصوص چوپانها بوده اند و هستند.

















رده های سنی کودک و نوجوان

گروه الف: سالهای قبل از دبستان

گروه ب : سالهای آغاز دبستان (کلاس های اول ، دوم و سوم دبستان)

گروه ج : سالهای قبل از راهنمایی (کلاسهای چهارم و پنجم)

گروه د : دوره راهنمایی

گروه ه : سالهای دبیرستان

بنایی ۰۹۱۲۲۵۹۶۴۹۵

قیمت : ۱۵۰۰

Design by : Payam Azadfada 09121460365